

آخرت شد مقبره او باب آب را دی محاذی شهر لاهور واقع است در سال
 شانزدهم بعرض اقدس رسید که باغ لاهور که در سال چهاردهم جلوس حکم عمارت
 آن و خمر نیرادل باهتنام علی مردان خان شده بود و بعد باهتنام خلیل الله خان تنویض
 یافته صورت انجام پذیرفت شوق تماشایش بخاطر بادشاه راه یافته بقیض قدوم
 خود در نقش افزود هشت گهر دیده در عمارت باغ و تیار می نهر صرف شد و بعد زمین
 سال علی مردان خان حسب الحکم از کابل بدار السلطنت اکبر آباد در حضور
 رسیده به خطاب امیر الامرائی سرفراز شده رخصت انصراف به کابل یافت
 در سال نوزدهم غره جمادی الثانی اسلام خان به خلعت خاصه و شمشیر و جسد هر مرصع و
 دو اسپ بان زمین مظلوم و قیل بایراق نقره و منصب شش هزاری و دیگر عنایات
 سرفرازی یافته بخدمت انتظام صویجات و کهن مامور شد و سعد الله خان بعنایت
 خلعت خاصه و خدمت دیوانی خالصه شریفه از تیر اسلام خان و از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزاری و بعطای قلم ان مرصع سر بلند گردید و بسبب فرط دانشمندی
 و کار دانی بنواز شهبازی روز افزون اختصاص یافته بستم رجب این سال
 بدرجه رفیع وزارت اعظم و منصب شش هزاری فائز شد در سال بیست
 یکم بادشاه از سمت لاهور باکبر آباد آمد و شاهزاده شجاع از کابل در اکبر آباد رسیده
 بعنایت ولایت بشکال مشمول عواطف شده رخصت رفتن به ملک عنایتی
 یافت و درین سال چون عمارت قلعه شاه جهان آباد با تمام رسید الویه بادشاهی
 به طرف شاه جهان آباد بر آفرشته آمد بادشاه از دروازه کنار دریا که شاه
 محل راه دارد داخل قلعه گشته در ایوان دولت خانه بارعام بر تخت مرصع جلوس

نمود و پیشکشهای لایق از نظر گذشت شصت لکهره روپیه در تعمیرش بکار رفت
میرحی کاشی تاریخ اتمام عمارت این شهر چنین یافته * مصرعه *

* شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد * هزار روپیه صلح یافت و همدین ایام
یک قندیل مرصع که دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بر وضه مطهره
سرور کاینات مصحوب سید احمد سعید خان ابلاغ شد در سال بیست و
دویم جلوس شیخ عبدالحمید لاهوری شاگرد مومنین الدوله شیخ ابوالفضل مرحوم
چون سوانح ده ساله بانجام رسانیده هزار روپیه انعام یافت و سعیدانده خان
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز شد در سال بیست پنجم
محی الدین سفیر سلطان روم که از اولاد شیخ عبدالقادر جیلی بود رسید و حاجی احمد
سعید ازین طرف سفارت روم متعین شد و بیغده مرصع و شمشیر باپردله
مرصع که قیمت مجموع یک لکهره روپیه باشد بطریق ار مغان معده نامه که سعیدانده
خان وزیر مسوده نموده بود بقیصر ارسال یافت و بمقصد بیان بندر سورت حکم
رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب خریده حواله او نماید تا به مستحقین
که معظمه و مدینه منوره قسمت نماید و از آغاز جلوس تا این سال متاع ده لک
روپیه سیوای نقد که قیمتش مضاعف در انجای شد بآن دو بقعه شریفه مرسل
شد و سفیر قیصر بانعام پانزده هزار روپیه کامیاب گشته براه حاجی احمد سعید
رخصت یافت و در سال بیست و هفتم محمد ابراهیم بخطاب اسد خان
سرفرازی یافته بتغییر ادرات خان بخشیکری دویم یافت و محمد اشرف و
محمد صنی پسران اسلام خان یکی بخطاب اعتماد خان و دویمی بخطاب صنی خان

سر فرازی یافتند در سال بیست نهم سید محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جمله
 رائق و فائق مهات عبد الله قطب شاه والی کلکنده باعث انحراف مزاج
 قطب شاه از توکل باذیال دولت شاهزاده اورنگ زیب نموده اراده
 توکل خود باسن آستان ظاهر نمود و حسب التماس شاهزاده بار سال خلعت
 فاخره بامشور می متضمن عواطف و عنایات و نوید عطای منصب پنج هزاری
 پنج هزار سوار بمیر جمله مذکور و منصب دو هزاری به محمد امین پسرش ستال گردید در
 سال سی ام بیست دویم جمادی الثانی سعید الله خان وزیر بعارضه قولنج که
 از مدتی داشت و تقرب خان علاج می نمود رخت آستی بر بست باد شاه
 مع شاهزاده دارا شکوه یکبار بعبادت اورفته و لطف خان پسر کلانش
 را بمنصب هفتصدی صد سوار نوازش فرموده و در همین سال فرمان سعادت نشان
 شاه جهان با خلعت مرسله بمیر جمله رسید او مراسم کورنش بجا آورده در
 ساعت معینه بعد ادراک کورنش اورنگ زیب مع پسر خود بعبه بوسی باد شاه
 راهی کشت و هم در آن جا فرمان دیکر متضمن عطای خطاب معظم خان مع خلعت
 خاصه و حمد هر مرصع با پهلوان و علم و نقاره باور سیده موجب افتخارش شد
 الحاصل معظم خان بمیر جمله بدرگاه بادشاهی رسید به عنایت خلعت و منصب
 شش هزاری شش هزار سوار و وزارت اعظم و عطاء قلمد ان مرصع و دو بیست
 اسپ و یک فیل و پنج گله روپیه نقد مباحی گردید و او از وفور عقیدت چند
 رقم جواهر ثمینه که از آن جمله الماسی بود بوزن دو صد و شانزده سرخ و دیکر امتعه نفیسه که
 قیمت مجموع آن پانزده لک روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید و

همد رین سال مسجد جامع شاه جهان آباد که در سنه بیست و چهارم جلوس
 اساس یافته بود صورت اتمام یافت و اتمام آن قریب پنج ماه جمعی خان
 و قریب دو سال بنجیل الله خان مدت سه سال و پنج ماه بعد الله خان
 وزیر و پس از انتقال او به روح الله خان داروغه عمارت مفوض بود و در عرض
 شش سال انجام پذیرفت تاریخ اتمام آن * مصرعه *
 * مسجد شاه جهان قبله حاجات آمد * اگر چه تفاوت یکسال دارد اما نظر
 بچودت تاریخ پسند خاطر باد شاه آمد و مبلغ ده لک روپه در تیار ی آن صرف
 شد هر سه کبند بالای آن از سنک مرمر و سنک موسی و صحن آن نیز از
 مرمر و صورت مصلی بطور محراب از سنک موسی است و فرش صحن
 مسجد از سنک سرخ و طول عمارت ذات مسجد نو در عرض و عرض سی و دو در ع
 و در وسط صحن حوضی است پانزده در ع در دو از ده در ع لبه های حوض از سنک
 مرمر و سنک موسی تیار شده است در سال سی و یکم تسخیر قلعه بیدر بد ابر شاه
 زاده اورنگ زیب و میر جمله معظم خان رویداده باد شاه در جلوه وی این خدمت
 تمام دلایت بیدر معه مضافات آن به اورنگ زیب به طریق انعام مرحمت
 فرمود و تنخواه او از سابق و لاحق دوازده کروڑ دام شد و بیدر به نظر آباد موسوم گردید و معظم خان
 و شاه نواز خان و دیگر امرای تعیناتی نیز باضافه مناصب و عطای خلیع فاتحه سرفراز شدند و
 همد رین سال علی مردان خان امیر الامرا که بکاشمیری رفت بعارضه مرض
 اسهال در منزل ماجھی و آره راکر ای ملک عقبی گردید نعش او را بلاهور برده
 در جنب مرقد والده اش مدفون کردند چون عمده دولت و دوست نخلص بود

بادشاه خلیلی تاسف نمود و ابراهیم خان مهین پسر او را با برخی از رفقای او از لاهور بمغفور طلبیده باضافه منصب چهار هزار ری سه هزار سوار سرفراز گردانید و متذکراتش که از نقد و جنس یک کرور شد نصف آن را بورش بخشیده نصف دیگر را حکم ضبطی داد و همدین سال معظم خان بسبب توسل او با درنگ زیب بتحریک داراشکوه از وزارت موقوف شد بعد چندی جعفر خان بمنصب جلیل القدر وزارت اعظم سرفرازی یافت

* بیان محبوس شدن و رحلت نمودن شاه جهان بادشاه *

در همین سال سی و یکم جلوس مطابق سنه ۱۰۶۷ یکزار و شصت و هفت هجری بادشاه را عارضه حبس بول ظاهر شد و بتاریخ هشتم محرم سال مذکور حسب التماس شاه زاده داراشکوه بسواری کشتی بادشاه متوجه اکبر آباد شد و تا تاریخ غره ربیع الثانی سنه مذکور که ساعت داخل شدن در قلعه اکبر آباد بود بمنزل داراشکوه اقامت داشته بتاریخ غره ربیع الثانی مذکور بدولت خانه خود در قلعه مرقوم نزدول اجلال فرمود و تا این سال انجام امور سلطنت بالاستقلال نمود و ازین سال فیما بین داراشکوه و ادرنگ زیب عالم گیر و دیگر شاه زاده محاربه و مقاتله شروع شد آخر ادرنگ زیب عالم گیر بر تخت سلطنت نشسته پدر پیر خود را محبوس داشت و تا هشت سال جلوس عالم گیر می شاه جهان بادشاه مقید و محبوس مانده در همان قید و حبس از زندان بدن خلاصی یافته و خت سفر آخرت بر بست اشرف خان تاریخ رحلتش چنین گفته * بیت *

* سال تاریخ فوت شاه جهان * رضی الله عنه گفت اشرف خان * سنه ۱۰۷۶ هجری

* ذکر محمد اورنگ زیب عالم گیر بادشاہ *

چون محمد اورنگ زیب عالم گیر اخبار شدت کوفیت و بیماری پدر خود
 شاه جهان و بی اختیاری او و اقتدار داراشکوه در امور سلطنت و جهان بینی
 شنید مصلحت در اہمال و اہمال ندیدہ با شہار عزم ملازمت پدر از خطہ
 اورنگ آباد کہ آباد کردہ او دمر کرد و لشش بود نہضت فرمای سمت
 دارالخلافت کردید و در اثنای راہ از مہاراجہ جسونت سنگہ و دیگر امرا و افواج بادشاہی
 کہ بہ صواب دید و تحریک داراشکوه سد راہ بودند جنک کنان با حصول غلبہ و
 نصرت تمام اہل آباد فرزند آرزائی داشت و بعد قیل و قال بسیار و گفتگوی
 بیشمار کہ فیما بین پدر بو سائط پیغامها و نامہ ہا بمیان آمدہ ہر گاہ پدر و برادر را مغلوب
 الحال یافتہ بروز جمعہ غرہ ذیقعدہ سنہ ۱۰۶۸ ہزار و شصت و ہشت ہجری در
 عمارت دل پذیر اہل آباد مجلسی و گلشای و جشنی و الاباہتمام امرای موافقین
 ترتیب یافتہ بعد انتضای پانزدہ کہری و بست و دوپل روز مذکور مطابق شش
 ساعت و نہ دقیقہ نجومی محمد اورنگ زیب عالمگیر بتاید است رب قدیر بر سر
 فرماندہی و تخت شاہشاہی جلوس اہل فرمود سید عبدالرشید توتوی تاریخ
 این جلوس سعادت مانوس کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 سنہ ۱۰۶۸ ہجری بکمال ندرت و لطافت یافتہ و اکثر مراتب در رسوم لازمہ نہ بر آرائی
 مثل خطبہ و سکہ و تعیین لقب اشرف بسبب عدم حصول دل جمعی از
 مناقشہ و محاربہ داراشکوه و شجاع و تعاقب آنها بجلوس ثانی مفوض و موقوف
 ماندہ چون بفتح و فیروزی و غلبہ و بہروزی اتفاق داخل شدن بہ شاہ جهان آباد کہ مرکز

دولت و دارالخلافت است میرآمد حسب تجویز منجمان و اخترشناسان
 بروز یکشنبه بست و چهارم ماه رمضان المبارک سنه ۱۰۶۹ هزار و شصت
 و نه هجری که عمر عالمگیر بحساب شمسی به چهل سال و هفتماه و سیزده روز و بقرری
 چهل و یکسال و دو ماه و ده روز رسیده بعد انقضای هشت کهری و هفت بل
 از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقه نجومی باشد بر تخت سلطنت
 و جهان بانی مرتبه ثانی جلوس نمود و عالمگیر لقب مقرر گشت چون در عهد
 شاه جهان بر یک روی اشرفی و رویه کلمه طیبه و نام خلفاء اربعه و بر روی دیگر
 نام بادشاه سکوک می شد عالمگیر این را در از ادب شمرده سکه خود در
 اشرفی و رویه بتفاوت لفظ مهر و بدر این بیت مقرر کرد در اشرفی * بیت *
 * سکه زد در جهان چو مهر میر * * شاه اورنگ زیب عالمگیر *
 و در رویه چو بدر میر و طرف ثانی سال جلوس و نام بلده دارالضرب و پیشانی
 مناشیر بطغرای غرای ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی
 مزین گشت اگر چه ذات مستجمع الصفات آن بادشاه دین پناه بحر علوم
 دینی و معدن خصایل جهان بانی موصوف به حکمت و شجاعت و دانشمندی در
 امور خلافت بود اما از مطاعن عقوق پدر و سفک دماء برادر و تعذیب بعضی از
 اولاد مثل بهادر شاه باهام باطله و مجوز قتل جماعه مسلمین شدن در محاربات
 بجای پور و حیدر آباد و غیره ممالک دکن صرف بطمع و افرو حرص متکاثر که این همه
 در پرده حیل شرعیه اجرامی نمود خالی نیست تفصیلاتش از بعض کتب تاریخ
 هویدا است من شاء فلیرجع الیه

* بیان رحلت عالمگیر بادشاه *

بحسب فرمان قضا در سال پنجاه و یکم جلوس مطابق سنه ۱۱۱۸ یک هزار و یکصد و پنجاه هجری روز جمعه بیست و هشتم شهر ذیقعده یکپاس و سه کهری روز برآمده داعی حق را البیک اجابت گفته ازین دار فنا بعالم بقا شتافت تاریخش ازین مصرعه برمی آید * برفت از جهان بادشاه ولی * سنه ۱۱۱۸ هجری

* ذکر سلطان محمد معظم بهادر شاه عالم پسر کلان *

محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه مرحوم مغفور

سلطان محمد معظم بهادر شاه عالم خلف اکبر عالمگیر بادشاه باسماع شدت بیماری پدر خود از کابل روانه سمت دارالخلافه اکبر آباد گردید در اثنای راه خبر رحلت پدر شنیده روز سه شنبه سلخ محرم الحرام سنه ۱۱۱۹ یک هزار و یکصد و نوزده هجری بوقت نصف النهار که ساعت مختار منجبین بود به طالع اسد بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بعد حصول ظفر و نصرت بر برادر خود اعظم شاه و تسلط و اقتدار بالانرا در تمامی ممالک محروسه هند و ستان و دکن آصف الدوله اسد خان بهادر جمله الملک را که از عهد عالمگیر وزیر اعظم بود به طای خلعت و کالت مطلق که نیابت بادشاه و مافوق مرتبه وزارت است اختصاص بخشید و محمد منعم خان را به خطاب خان خانانی و عطای قلند ان وزارت سرفرازی داد و حکم کرد که آصف الدوله بر مسند و کالت زیر شامیان وزارت نشیند و منعم خان با داب نوکری کاغذ بده دستخط آصف الدوله مزین گرداند و ذوالفقار خان پسر آصف الدوله را بمنصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه اری جمیع صریحات

دکهن از امثال و اقران ممتاز فرمود و صویجات او در سید و عظیم آباد و الہ آباد سیوای صوبہ بنگالہ شاہزادہ عظیم الشان مفوض شد و شاہزادہ عظیم الشان صوبہ الہ آباد بہ سید عبد اللہ خان پسر کلان سید میان و صوبہ عظیم آباد بہ حسین علی خان برادر عبد اللہ خان مذکور و بنگالہ و اوڑیسہ بہ جعفر خان کہ خدمت ہر دو صوبہ از سابق میداشت سپردہ خود بہ اقتدار وافر در حضور پدر خود بہادر شاہ می ماند و بہادر شاہ با اختیار نامہ سر کرم کار بادشاہی بود

* بیان مذہب بہادر شاہ *

چون بہادر شاہ خود فاضل و محدث و با صحبت اہل فضل و کمال راغب و شایق و در اکثر علوم خصوص فقہ و حدیث از جمیع سلاطین تیموریہ فایق بود بہ تحقیق خود مذہب شیعہ امامیہ را حق دانستہ ہمین مسلک اختیار نمود و انہکامیکہ وارد دار السلطنت لاہور بود علماء آنجا کہ اکثری از تنسن در گذشتہ خارجی مذہب بودند جمع نمودہ بر حقیقت و صایت امیر المومنین حضرت علی ابن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام مجتہد ہا بر آنہا تمام نمودہ خواست کہ کلمہ علی دلی اللہ و دمی رسول اللہ در خطبہ اجرا نماید چون این معنی مخالف ادا مردنواہی مذہب حنفی و منافی مذہب سلاطین ہند خصوص متاخرین تیموریہ بود و در سراسر ادیبی عظیم الشان و دیگر می خجستہ اختر جہان شاہ کہ مقتدر و دلدار بود نہ در تنسن و اشعریت نہایت وثوق و تقصیب داشتند و بلوای عام آن دیار مانع گشتہ این ارادہ از پیش نرفت یکبار برای اظہار این کلمہ خطیبی را ہمراہ شاہزادہ عظیم الشان در مسجد جامع فرستاد چون شاہزادہ خود خوانان این کار نبود در ضابطہ نوی پدربہ ظاہر

می نمود به تحریک و اشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل از اینکه تلفظ باین کلمه نماید طهره شمشیر مردمان گردید اعظم مذهب حنفی و عو تها و ختم باین رای دفع بهادر شاه استمداد از هر برود فاجرد مسلم و کافر می نمودند و بهادر شاه بدستور اصرار بر این کار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه می کوشید و مدتها مباحثه و مناظره با علمای داشت اما فایده بران مرتب نشد

* بیان رحلت بهادر شاه *

چون پنج سال کامل از سلطنت بهادر شاه گذشت در لاهور در شروع سنه ۱۱۲۴ یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجری ادا سطا ماه محرم اختتامی در حواس و مزاج بهادر شاه بهر سیده حکم کشتن کلاب اردو و شهر لاهور در داد و سهیل عارضه لاجق مزاجش کشته در سن هفتاد و دو سالگی نوزدهم ماه محرم سنه مذکور بجوار رحمت پروردگار شتافت تاریخ فوتش چنین گفته اند

* قطعه *

* شاه عالم بادشاه کامران * * شذوذینا جانب ملک عدم *
 * سال تاریخ وفاتش شد عیان * * یاد کار از نامه مشکین رقم *
 * در وفاتش بی سرب بی پاشند * * فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم *

سنه ۱۱۲۴ هجری

* ذکر محمد معزالدین جهان دار شاه پسر بهادر شاه *

محمد معزالدین جهاندار شاه پسر بهادر شاه بعد رحلت پدر خود باعانت و حمایت ذوالفقار خان امیر الامرا بر عظیم الشان برادر خود نظر یافته مناسبت خیر استقلال و اقتدار خود با مورسلطنت باقطار و اطراف ممالک محدود سه نکاشته خود

بافتح و فیروزی از لاهور نهضت فرمود و بشاه جهان آباد نزول نموده بر پنجشنبه
 بیجم شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۲۲ یک هزار و یکصد و بیست و چهار هجری قبل
 از نصف النهار که ساعت مختار اختر شناسان بود داخل قلعه دار الخلافه گردید
 آصف الدوله اسدخان به دستور وکیل مطلق مانده ذوالفقار خان را منصب
 جلیل القدر وزارت اعظم علاوه اقتدار نای دیگر گردید و چند ماه تحت نشین
 بوده بتاریخ چهاردهم شهر ذیحجه سنه ۱۱۲۲ یک هزار و یکصد و بیست
 چهار هجری از شاهزاده محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان عندالمقابله و محاربه شکست
 خورده از عرصه کارزار مفزور و از سلطنت موقوف شد

* ذکر خروج نمودن فرخ سیر و ظفر یافتن *

بر محمد معزالدین بحسب قضا و قدر

چون از عهد اورنگ زیب عالمگیر شاهزاده عظیم الشان پسر بهادر شاه ناظم
 بنکاله و سالار فوج و مختار سلح و جنگ با سرکشان بلاد شرقی بود و خدمت
 دیوانی صوبه مسطور که عمده ترین دیوانیه های ممالک محروسه است جعفر خان
 اختصاص داشت هرگاه بهادر شاه بر تخت سلطنت نشست عظیم الشان
 مالک نظم و نسق هر چهار صوبه بنکاله و اودیس و عظیم آباد و ال آباد گشته
 از طرف خود صوبه اری ال آباد به عبدالله خان و عظیم آباد به حسین علی خان
 و بنکاله و اودیس علاوه دیوانی جعفر خان سپرد و وقتیکه عظیم الشان هنگام رحلت
 عالمگیر بملک پدر خود بهادر شاه می رفت محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضی نسوان
 حرم و اسباب خانه معه معدود متصدیان در اکبر نگر معرّف بر اراج محل

در منازل بنا کرده شاه شجاع گذاشته بود و نامت سلطنت بهادر شاه
 فرخ سیر همین جا بود تا آنکه در لاهور عظیم الشان و محمد معزالدین جهاندار شاه
 بعد رحلت پدر خود بهادر شاه و عویدار سلطنت شدند و نوبت جنگ رسید
 الاخر بعد محاربه و مقابله محمد معزالدین جهاندار شاه با عانت ذوالفقار خان غالب
 آمد و در عین رزم گاه فیل سواری خاصه عظیم الشان رزم خورده و هشت کنان
 مع عظیم الشان بدریای رادی رفته غریق بحر فنا آن چنان گشته که نشانی
 از و پیدانگشت و محمد معزالدین جهاندار شاه سلطنت یافته حکم میقدماختن فرخ سیر
 به جعفر خان نکاشت فرخ سیر از مطلع شدن این معنی بودن خود در راج محل مناسب
 ندیده بامید استعانت از حسین علی خان عظیم آباد رسید. حالات بیکسی
 و بی یاری خود به عجز و الحاح معرفت پیغام بران به حسین علی خان ظاهر کرده است دعاء
 اعانت از و نمود آخر الامر بعد گفت کوی چند در چند حسین علیخان اقبال اعانت
 کرده و عبیدالله خان صوبدار اله آباد برادر بزرگ خود را برای کار موافق در اضی ساخته
 فرخ سیر را برای سلطنت برداشته بلکه شاید بر تخت خلافت اجلاس کنانیده
 بار اده رفتن شاه جهان آباد که مرکز دولت است از عظیم آباد نهضت فرما شد
 * ذکر آمدن سلطان اعزالدین پسر معزالدین

بمقابله فرخ سیر و هزیمت یافتن او

محمد معزالدین خبر نهضت فرخ سیر از عظیم آباد شنیده پسر خود اعزالدین
 را بتادیب عبیدالله خان و تسخیر اله آباد رخصت کرد و خواجه احسن خان بزنه
 کوکاتاش خان را به منصب هفت هزاری و خطاب خان دوران سر فراز ساخته

زمام اختیار فوج و شاهزاده و تدبیرات جنگ با و سپرده با توپخانه سنکین
 و دیگر اسباب حرب روانه ساخت اعزازالدین از اکر آباد گذرشته بکجهوه
 رسید و خبر یکجا شدن فرخ سیر و حسین علی خان معه فوج باعبدالله خان شنیده
 بمقتضای جبن و بددلی هماغا طرح اقامت افکنده بکندن خندق و بستن مورچال
 فرمانداد و به مجر و استماع خبر نزدیک رسیدن فرخ سیر با وجود فوج سنکین
 و توپخانه کران هر اس بیقیاس در دلش راه یافت تا آنکه فرخ سیر
 در رسید و عبدالله خان که مقدمه الجیش بود دیوارهای اطراف مورچال
 را فرو گرفته از آخر روز تا سه پهر شب چنان اتواپ اندازی نمود که شهزاده
 و مدارالمهام فوج دل باخته مغلوب هر اس گشته راه فرار پیش گرفتند

* ذکر نهضت نمودن محمد معزالدین مع ذوالفقار خان و غیره

ارکان سلطنت بمقابله فرخ سیر و هزیمت یافتن معزالدین
 چون خبر شکست اعزازالدین بدار الخلفاء رسید خود محمد معزالدین جهاندار
 شاه دوازدهم ذیقعد شب دوشنبه سنه ۱۱۲۲ یک هزار و یکصد و بیست و
 چهار هجری باراده مدافعه فرخ سیر از شاه جهان آباد برآمده با سامان بی پایان
 و هراولی ذوالفقار خان و معاضدت کولتاش خان و اعظم خان و جانی خان و محمد امین
 خان و غیره سرداران توران و ایران و توپخانه کران با هفتاد هشتاد سوار و پیاده
 بیشتر روانه شده متصل اکر آباد رسید بتارخ چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره
 مقابله فئین رویداد و هنگامه جدال و قتال برپا گردید آخر محمد معزالدین عرصه خود
 تنگ دیده خود را بسواری لال کنور معشوقه که در عشق ادا از خود خبرنداشت

رسانیده راه اکبر آباد پیش گرفت ذوالفقار خان مردم را بموا عید و مراعاتها میداد
 کرده به تفحص معزالدین گذاشت اما نشانی از دپیدا نشد و شادیا نه فتح و ظفر در
 شکر فرخ سیر بلند آوازه گردید مگر فرخ سیر از استقامت و استقلال
 ذوالفقار خان در میدان قتال متحیر گشته بذوالفقار خان پیغام فرستاد
 که دعویداران سلطنت کریختند شمار اجد دعوی است اگر سلطنت می خواهی
 امریست علاحد و اگر از نسل عالمگیر بادشاهی می باید معزالدین نباشد من
 باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام ناچار از رزمگاه با استقلال و اقتدار
 برگشته راه دارالخلافت پیش گرفت معزالدین شب در اکبر آباد بسر برده
 آخر شب ریش تراشیده هیئت تبدیل کرده معه معشوقه و چند معتدین روانه
 شاه جهان آباد گردید و متعاقب او ذوالفقار خان نیز در انجار سید سعید حسین علی
 خان بهادر که درین جنگ از بس زخمها برداشته در میان لاشه های هوش
 افتاده بود عبد الله خان جو یای برادر خود گشته بتلاش بسیار سراغ یافته برادر
 راننده دیده ملاقات کرد و سجدهات شکر بر رگه حافظ حقیقی بجا آورد

* بیان اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن

عبد الله خان را به بند بست شاه جهان آباد و تعیین

مناصب برای امرا

فرخ سیر بعد از آنکه بمامل خود رسید روز دهم از جنگ که یوم النهمیس
 پانزدهم ذیحجه سنه ۱۱۲۴ هجری بود وقت صبح بجاه دولت با عام داد اول
 حسین قلی خان و عبد الصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران تور اینان بوساطت

عبدالله خان شرف کورنش در یافته مورد عنایات شدند و عبدالله خان
 مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای موافقین جهت بند و بست دارا الخلافت
 و حفاظت دولتخانه شاهی و سلاطین محبوبس رخصت یافته بمقصد شتافت
 فرخ سیرهم بعد یک هفته عازم شاه جهان آباد گردیده چهاردهم شهر محرم سنه ۱۱۲۰
 هجری در باره پله متصل سواد دارا الخلافت نزول اجلال نمود و سید عبدالله
 خان را بخطاب قطب الملک و منصب هفت هزار ری هفت هزار
 سوار سرفرازی بخشیده بمرتبه رفیع وزارت اعظم سر بلند گردانید و سید
 حسین خان بهادر خطاب امام الملکی در رتبه علیه امیر الامرائی یافته بخشی الملک
 اول گردید و محمد امین خان خطاب اعتماد الدوله و خدمت بخشگری دویم یافت
 و چین قلیچ خان را خطاب نظام الملکی مع صوبه اری و کهن به تغیری داد و خان که
 نایب ذوالفقار خان بود مرخصت شد و قاضی عبدالله تورانی را که قضای جهانگیر نگر
 و آنکه داشت بخطاب خانان میر جمله سرفرازی بخشیده هدم و هزار خود ساخته
 اختیار دستخط خاص بدست او گذاشت

* بیان ملازمت نمودن آصف الدوله

اسد خان و ذوالفقار خان با فرخ سیر و انقراض عمر

و دولت ذوالفقار خان بمقتضای مشیت قضا و قدر

آصف الدوله اسد خان بهادر و ذوالفقار خان پسرش را که خوانان ملازمت بودند
 میر جمله خود رفته و عهد موثیق مجدد و مستحکم نموده به حضور فرخ سیر آورد
 آصف الدوله کلمه چند مثل بر عذر تقصیرات پسر و استغفای جرابمش

عرض نمود فرخ سیر در ظاهر مهر بانی بی حد نموده دست اسد خان که بر دمال بسته بود کشوده خلعت فاخره و جوهر لایقه عطا فرموده به بهانه ضعف کبر سن مرض نمود و گفت ذوالفقار خان ساعتی جهت استشاره بعض امور ضروریه در خیمه بیرون باشند آصف الدوله متوهم مرض گشت و ذوالفقار خان متردد در قتل خود بجای مامور مشوش نشست مردم مامور حضور اطراف او را فرا گرفتند فرخ سیر پیغامهای خشونت امیز متضمن دعوی قتل عظیم الشان و سلطان کریم الدین فرستاد ذوالفقار خان قتل خود را ابراء العین دیده دست از جان شسته جوابهای درشت داد درین ضمن لاپچین قلماق مخاطب به بهادر دلیخان از پشت سرش تسمه در کردنش انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده به ضرب کار و دخنجر کارش تمام کردند همان روز که یک شب شازده هم محرم سنه مذکور بود مردمان مامور به فرمان فرخ سیر اندرون قلعه شاه جهان آباد رفته معز الدین را به تسمه خفه نموده روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر برزد و شبیه هفدهم ماه محرم سنه ۱۱۲۵ یک هزار یکصد و بیست و پنج بهجری به تجمیل سلطنت و نهایت شان و شوکت داخل قلعه مبارکه شاه جهان آباد گشته فرمان داد که سر معز الدین را بر نیزه کرده و لاشش را بر فیل انداخته و لاش ذوالفقار خان را در آردن بادم همان فیل بسته در شهر بگردانند و بعد تشبیر لاشها را بر دروازه باند ازند و آصف الدوله را بر پالکی او معه سواریهایی زنانه اش در عقب لاشها سوار آورده بار خست و لباسیکه در بردار و بجویلی خان جهان بهادر محبوس نگه دارند و جمیع اموال پدر و پسر به ضبط آورند و اکثر امرا و متوسطین بظن و تهمت با سیاست تسمه را برای عدم شدند و

اعزاز الدین پسر معز الدین و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد فرخ سیر را
 حسب الحکم میل در چشم کشیده عدیم البصر نمودند و بسبب این چنین ناحق
 کشتی و سیاست بی جرم هر کس از صغار و کبار و اعلی و ادنی مغلوب هر اس
 بی قیاس شده هر یکی را خوف هلاکت بحدی رسید که وقت رفتن بدر بار
 بادشاهی از عیال و اطفال خود رخصت شده متر صد قتل می رفتند و بعد رسیدن
 در خانه بعافیت نذر و صدقات میدادند

* بیان شروع منازعه میان بادشاه و سیادات و تقرر
 کتخدانی فرخ سیر از دختر اجیت سنگه را تهوور به حسن
 تدبیر سید حسین علی خان

بعد رسیدن بادشاه به ار النخلافه و توجه نمودن در امور سلطنت میان وزیر
 و بادشاه در تعیین خدمات دیوانی خالصه و صد اوست کل باغواهی میر جمله منازعه
 و مکاره روی داد قطب الملک دیوانی بنام لطف الله خان صادق و صد اوست
 بنام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه نیز باین خدمت مامور بود تجویز می نمود
 و بادشاه دیوانی چپیله رام تا کرد صد اوست بافضل خان استاد خود مقرر می فرمود
 قطب الملک می گفت که اگر در ابتدا ای کار سخن من سلم ننماید وزارت
 ما را چه اعتبار و کدام اقتدار خواهد ماند و میر جمله خاطر نشان بادشاه می نمود که هر چند
 بادشاهان نوکران را مختار و مطلق العنان سازند بندگان را باید که حد خود فهمیده بلا
 حکم و مرضی حضور کاری نه نمایند القصه اگر چه این منازعه باین طور فیصل شد که دیوانی
 بلطف الله خان صادق و صد اوست بافضل خان امار خاطر طرفین عقده با محکم گردید

و چون فرخ سیر عتل سلطنت چنانکه باید نداشت و پست فطرت و جبان
 بود مکر باعث همت بی موقع که با ارازل و ادانی داشت نزد سفهای طمع
 پیشه و فردمایگان کوتاه اندیشه مدوح بود و میر جمله بنا بر وفور طمع و حد باوصف
 عدم لیاقت از کل امرا برتری می جست و دولت دو صد و پنجاه ساله اسد خان
 و ذوالفقار خان را بر باد داده در پی سیادات افتاده نمی خواست که آنها مرجع
 خلافت و معتد السلطنت باشند و قطب الہلک ہم بنا بر میل بسیار
 به نسوان آرام طلب گشته زمام اختیار خود را بر ابر بر تن چند دیوان خود سپرده
 مطلق العنانش کرده بود و آن مرد که متعصب در کفر لیاقت تمشیت مہمات
 و وزارت نمی داشت بحمايت قطب الہلک غرور موفور بہم رسانیده
 زیادہ رویہائی نمود و میر جمله کہ از طرف بادشاہ صاحب دستخط بود فرخ سیر
 مکرر در بار عام می گفت کہ زبان و دستخط میر جمله زبان من است لہذا اہل
 اغراض با و رجوع نموده سوال داد دستخط می کنایند و در تن چند در اجرای آن
 توقف و تعوق کرده ہدف سہام ملام بادشاہ و میر جمله دعوا می شد و کامروائی
 خلق اسد کہ میر جمله می کرد بر خاطر قطب الہلک و امیر الامرا کران می بود ازین
 جہات روز بروز عداوتها افزوده ہم سلطنت خاندان چار صد سالہ شہسور بہ
 ضعیف بلکہ بر باد رفت و ہم بدنامی عظیم عاید روزگار سیادات بارہہ گردید
 القصد بادشاہ بصلاح میر جمله و بعض دیگر و اخوان خود تہابری برای افتراق
 فیما بین ہر دو برادر و ازالہ اقتدار امیر الامرا اندیشیدہ امیر الامرا را برای تنبیہ
 راجہ اجیت سنگہ را تہور کہ بعد مردن اورنگ زیب عالمگیر کردار نامہموار

مثل تخریب مساجد و تعمیر تنخانه در جو دهبور و وطن خود بظهور رسانیده بود مقرر
 نمودند امیر الامرا حسب الحکم و الابابعض امراد فوج لایق بکو شمال آن کفره الفجره
 نهضت نمود اجیت سنگه از سطوت و جلادت امیر الامرا مغلوب
 الخوف گردیده مال و عیال خود بکوستان صعب المساکت کشیده
 هدایای لایقه معرفت و کلامی معتبره نزد امیر الامرا فرستاده ماستمس امان و استغنی
 جرایم گردید و نیز درین ضمن نوشته های قطب الملک مشعر بر اشتغال
 نوار عناد و فساد میان اود باو شاه و متضمن بزودی رسیدن و متوقف
 نگرودیدن بامیر الامرا رسید ناچار گشته بحسن تدبیر خود اجیت سنگه را بر
 اطاعت و ارسال پیشکش معده دختر برای فرخ سیر مستعد کرده بعد تدبیر
 امور خود را بحضور رسانید

* ذکر افزایش منازعات میان فرخ سیر و سیادات

و تقویض صوبه اری دکن بامیر الامرا د صوبه عظیم آباد بمیر جمله

هر چند فرخ سیر باغواهی میر جمله و سواس بی قیاس از طرف سیادات در
 دل خود یوما فیوما تراید یافته بتدبیر دستگیر ساختن عبدالله خان افتاده تمهید است
 مختلفه مکرر پیش می آورد اما به مقتضای جن فطری کاری از پیش نمی برد و غیر
 از افزایش عداوت و نفاق سودی نبود و حد بر حد و کینه بر کینه می افزود
 و درین ضمن امیر الامرا استدعای صوبه اری کل ممالک دکن در میان آورده
 می خواست که بعد حصول این ماسول داود خان را بدستور ذوالفقار خان نایب
 خود کند و مبلغی معتد به سال به سال از خان مرقوم برای خود معین کنانیده نظر بر مملوک

بادشاه و میر جملة تنها گذاشتن قطب الہلک مناسب ندانستہ خود از
 حضور دور نشود و مرضی بادشاه اینکہ خود امیر الامرا بد کہن رود آخر سخنان خشونت
 آمیز از طرفین بمیان آمدہ کار بجائی کشید کہ ہر دو برادر از رفتن در بار بادشاہی پاکشیدہ
 بہ فراہم آوردن سپاہ و بستن مورچال باطراف خانہ ہای خود مشغول شدند
 و بادشاہ میر جملة و محمد امین خان و خاندوران و دیگر امرای خیر اندیش خود را طلبیدہ
 مشورت ہائی کرد و ہر روز باعث تلون طبع و تبدیل تدابیر امری قرار نمی گرفت
 و آمد و رفت پیغامبران و ابواب مراسلات میان بادشاہ و وزیر مفتوح
 بود تا آنکہ مادر بادشاہ بخانہ قطب الہلک رفتہ اورا مطمئن ساخت و قرار بر این
 یافت کہ در قلعہ اول بند و بست سیادت شود بعدہ ہر دو برادر بحضور حاضر شوند
 چنانچہ ہمین قسم بعمل آمد بعدہ قطب الہلک و امیر الامرا بحضور آمدہ عذر تقصیر
 خواستند و شقہ بادشاہی متضمن حکم قتل امیر الامرا کہ از اجیت سنگہ بدست
 امیر الامرا آمدہ بود ببادشاہ معاینہ کنانیدہ و شکایات متوعہ ناخیدہ بمیان آوردہ شمشیر
 از کمر بر آوردہ پیش بادشاہ گذاشتہ گفتند کہ اگر مقصرا ایم اینک سر و شمشیر
 و کمرہ معزول المنصب ساختہ رخصت فرمایند کہ بہ حج بیت الحرام و زیارت
 آبای کرام خود علیہم الصلوٰۃ والسلام سعادت اندوزیم و اگر منظور خدمت گرفتن
 باشد بر سخن نما مان و نماز ان اعتماد کردن در وادار ایذا و استخفاف
 جان فشانان و فاسرشت بودن بعد از طریقہ سلطنت و جہانبانی است آخر الامر بعد
 گفتگوی بسیار عذر خواہی ہمہ مراتب از طرفین بمیان آمدہ رفع کرد و رہا کرد و ہر
 حوال و جواب انفصال یافتہ بنای معامہ در رفع مناقشہ باستر ضای طرفین بر این

صورت کند. شبته آمد که پیر جمله بصوبه اری عظیم آباد سحر فرازی یافته از حضور
 مهجور گرد و امیر الامرا به بند و بست صو بجات دکهن نهضت فرماید چنانچه پیر جمله
 بصوبه اری عظیم آباد مامور گشته راهی گردید و برای امیر الامرا فرمان سند
 صوبه اری صوبه های دکهن و احکام مطاعه بنام قلعه داران و عمده بادشاهی متعینه آن
 محاکم شروع. نگارش شد و رقم عزل بنام نظام الملک از دکهن و بنام
 داؤد خان از احمد آباد کجرات مرقوم گشته حکم محکم صدور یافت که نظام
 الملک بحضور آید و داؤد خان پنی به برهان پور رفته انتظار امیر الامرا نماید و بعد
 رسیدنش بامر یک امیر الامرا فرماید قیام کند و در باطن به داؤد خان حکم رفت
 که در برهان پور رسیده با استعداد جنگ با امیر الامرا کوشیده سعی وافر
 در استیصال او نماید و بعد ظفر یابی بر امیر الامرا ناظم جمیع صوبه های دکهن و مورد
 الطاف بادشاهی خواهد شد

* بیان شادی کنه انی فرخ سیر بارانی دختر اجیت سنکه راتهور *

چون شادی فرخ سیر بارانی دختر اجیت سنکه تقرر یافته مصمم شد که امیر الامرا
 بعد انعقاد بزم جشن این شادی عازم سفر دکهن شود بنا بر آن حسب الحکم
 فرخ سیر سامان شادی کنه انی باندک فرصتی آنچه بایست مهیاسند و از آن
 طرف امیر الامرا لوازم شادی دختر موافق ضابطه هند و سنان آماده ساخت
 و شب پنج شنبه بیست و دویم شهر ذیحجه سنه ۱۱۲۷ یک هزار و یکصد و بست
 و بیست هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و بادشاه بخانه امیر الامرا آمده ضیغه

عقد خوانده رانی را چون عروس در غلغله کرناو کوس همراه گرفته با میمنت و مبارکی
به دولت سرای خود شناخت

* ذکر نظر یافتن عبد الصمد خان بر بند انانی مقصد ای فرقه

سکهان و مجمل احوال آن فرقه و مقصد ایان ایشان

در سال پنجم از جلوس فرخ سیر که مطابق سنه ۱۱۲۸ یک هزار و یکصد و
بست و هشت هجری بود بزور بازوی عبد الصمد خان بهادر ولیر جنک بنده
از خدادور به همین نام بند اور قوم خود مشهور و بریاست سکهان مغرور و مرد که
صفای بی باک بود و خود را سلطنت برداشته ظلم های بی پایان بر بنده های
خدای نمود پاداش عمل خود را سیدتفصیل این اجمال آنکه فرقه سکه پیروی
سلک کور کوبند نموده موی ریش و بردت و سر از ابتدای تولد مطلقاً نمی
تراشند و اکثر پارچه نیکون پوشیده با سلاح و یراق می گردند و هر چند از فرق مختلفه
باشند هر گاه این سلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همه بکر بظابطه
مستمره و قاعده دیرینه نمود نمی کنند حدیث این سلک در او آخر عهد عالمگیر
ادرنگ زیب اتفاق افتاد موجود این طریقه کور کوبند است که از خلفای نانک
شاه فقیر مشهور بوده مجمل احوال نانک اینک پد رشن بقالی از قوم کهتری
بود و در عهد طفلی حسنی و صباحتی باندک مایه استعداد و لیاقتی خداداد داشت
سید حسن نام در دیشی بر نانک مذکور نظر توجه داشته است بر تربیت
ادبی گماشت بفیض صحبت آن در دیش فی الجماله شعور و دانش بهر ساینده
به حقایق و معارف که کتب فقرا و اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بآن مشحون است

اطلاعی یافت و از تعصب کیش ابایی خود در گذشته مضامین اقوال آن بزرگوار
 بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات
 او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب کرسنت افتاد و این اعتبار
 و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را بسرآمد والی الان در میان پیردان آن
 کتاب عزت و شهرت دارد و بخواندن آن اشتغال داشته احترام
 آن کتاب بسیار می کنند و کلامش چون ماخذ صحیحه دارد خالی از کیفیتی و مستاتی
 نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمان هند بود و الحال
 هم فقرایش به همین صورتند و در اکثر شهرها و دیهات بکجه که باصطلاح آنها
 سنکت گویند دارند و در آن سنکت بایکی سرگروه و دیگر مریدانش می
 باشند و اولاد ناک منحصر در دو پسر بود سر پچند و دویم لکهمی چند لکهمی چند دنیا
 اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الان کذ لک و صاحبزادگی در خانه ان
 آنهاست و سر پچند صورت درویشی اختیار نمود زن و فرزند داشت اما بجای
 پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نه کرد فقرای ناک شاهی که در
 لباس و اوضاع مشابهت با فقرای مسلمین هند دارند ا خلاف و
 پیردان او یکی از خدمه ناک که انکه نام داشت سجاده نشین ناک گشته
 بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسرنداشت امر داس
 مرید خود را سجاده نشین نمود و بست و دو سال بجای پسر خود نشسته قالب عنفری
 را پدر رود نمود و با وجود اولاد او هم را داس و اما خود را بجای خود نشاند او هفت سال
 زندگی کرد بعد او کور و ارجن پسرش سجاده نشین پدر گشت و بعد بست و پنج

سال از دینادر گذشت و بعد ادکورد و هر کوبند پسرش سی و هشت سال سجاد
نشینی نمود بعد ادکورد و هر رای نیره هر کوبند که پدرش به حضور پدر خود مرده بود بجای جد
خود نشست و هفتده سال رهسائی اتباع خود نمود بعد ادکورد و هر کشن پسرش در
خورد سالی بر و سادۀ پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد اد تیغ بهادر پسر کورد
هر کوبند یازده سال سجاد نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاده در سنه ۱۰۸۱ یک هزار
و هشتاد و یک هجری مطابق سنه ۱۷۱۷ هفدهم عالمگیری حسب الحکم بادشاه گشته
شد و کورد کوبند پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدتها ریاست نمود و سجاد نشین
هشتم نانک که تیغ بهادر بود پیر و ان بسیار بهر ساینده صاحب اقتدار گشت و
چندین هزار کس همراه او می گردیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیری از فرقه مریدان
شیخ احمد سرهندی جماعه کثیر بریدی و پیری خود بهر ساینده هر دو کس شیوه اخذ
جریب و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب می گردیدند تیغ بهادر از هند و ان زره
میگرفت و حافظ آدم از مسلمانان و قایع نگاران بعالمگیر نگاهشند که دو فقیر هند و مسلمان
این شیوه را بر گزیده اند چه عجب که اگر اقتدارشان بیفزاید خروج هم نمایند عالمیاء بعد
استماع این خبر بجاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از مالکپ
محر و سنه بدر کرده در موطن افاغنه آن طرف اتک و پیشاور سردهند
و ننگ دارند که باز این طرف عبور تواند نمود و تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند
چنانچه حسب الحکم بعل آمد و بعد چند روز کم دیگر در باره تیغ بهادر رسید که او را
گشته جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیادیند حسب الامر بوقوع پیوست
اما هرا هیان تیغ بهادر بطور فقر امی گردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان

معمول نبود بعد از آنکه عالمگیر حالت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید
و بقوی در او آخر عهد عالمگیر کور و کوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران فرقه
خود را آماده آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسب و یراق بهم رسانیده بر همراهیان خود
قیمت کرد و اندک اندک دست و پای خود در ازو شروع بشک و تاز نمود بموجب
فرمان بادشاه فوجداران حضور بنا دیب اد پر داختند آن مدبر خود کمر نیخته بهامنی
رسید و د پسر اد اسیر و کشته شدند چون خواست که نزد اهل و عیال
خود برسد عبورش از لشکر حکام صهند و غیره دشوار بود بعضی از اقاغنه و عدو
رسانیدن مبلغی کران بشرط رسانیدن در آن مکان نمود آنها در ابلباس
بیلگون بطور اقاغنه روپیه پوشانیده و موی بلند سروریش اد گرفته همراه خود گرفته
و در راه با احترام می آوردند هر که از حال اد می پرسید می گفتند که پسر زاده اد چه است
چون بجای معهود رسید و پریشانی جمعیت گرایند همان هیئت را بحال داشته تقریبی در آن
نه نموده و پسر و ان خود را نیز دلالت نموده که همین طریق و صورت اختیار نمایند
و آشفتگی در هواس اد بهم رسیده هوشی نداشت و بهمین حال در غم انتقام
پسران خود بمر و بعد اد بند ایجای کور و کوبند نشست و اقدار بسیار بهم رسانید
چون کینه های دیرینه قتل تیغ بهادر و پسران کور و کوبند در دل داشت بر دیهات
و آبادی اهل اسلام هر جا دست اد می رسید تاخته از سکنه انجا هر کرامی یافت
ابقانمی کرد هر چند اطفال صغیر السن باشند حتی زنهای حاکمه مسلمانان را شکم
دریده و جنین را برون کشیده می کشند بهادر شاه استماع شورش اد نموده
افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم او را محصور ساخت و اد بحیاه و جرات